

تحلیلی از اندیشه پیروردیو درباره فضای منازعه آمیز اجتماعی و نقش جامعه‌شناسی

غلامعباس توسلی^۱

چکیده

بوردیو نظریه‌پرداز و روش‌شناسی چند بعدی است. هدف او گذشتن از دوگانگی‌های مرسوم جامعه‌شناختی بوده است. دوگانگی‌هایی چون ذهن‌گرایی و عین‌گرایی، سمبولیسم و ماتریالیسم، ساختار و عاملیت، تحلیل خرد و کلان. مقاله حاضر به بررسی دیدگاه‌های بوردیو و منابع تأثیر گذار بر دیدگاه او اختصاص یافته است. در این مقاله نویسنده ابتدا به نقش رویکرد ساختارگرایی بوردیو اشاره می‌کند و سپس به توضیح مفاهیمی چون طبیعت ثانوی، عرصه، سرمایه‌های نمادین و تشخیص می‌پردازد.

واژگان کلیدی: طبیعت ثانوی، عرصه، سرمایه‌های نمادین، تشخیص، سرمایه اقتصادی، سرمایه

اجتماعی، خشونت نمادین

مقدمه

بیروردیو^۱ از جامعه‌شناسان توانمند و صاحب نام معاصر فرانسه که در سال ۱۹۳۰ پا به عرصه وجود گذاشته بود در بیست و پنجم ژانویه ۲۰۰۲ در سن ۷۱ سالگی بدرود حیات گفت، در حالی که بیش از سی اثر پربار و یکصد مقاله علمی جامعه‌شناختی از خود به یادگار گذاشت.

در فیلمی که در آخرین سالهای زندگی، از احوال، افکار، اندیشه‌ها و منش او تهیه شده و در تابستان ۲۰۰۱ روی اکران سینماهای فرانسه ظاهر شد، از بوردیو با عناوینی، چون جامعه‌شناس بزرگ و آبر جامعه‌شناس^۲ نام برده شده بود و عنوان فیلم را ظاهراً کارگردان آن، بیرکارل^۳ از عبارات خود بوردیو در یک سخنرانی چنین انتخاب کرده بود: «جامعه‌شناسی یک ورزش مبارزه است»^۴. در طول فیلم، چند بار می‌شنویم که بعضی تماشاگران فریاد می‌زنند: «بوردیو نه پادیو» یعنی بوردیو خدا نیست. کارگردان حالت روحی، فکری و منش اجتماعی و حرکات و سکنات بوردیو را از آغاز کار روزانه تا پاسی از نیمه‌های شب، لحظه به لحظه دنبال می‌کند و اپیزودهایی^۵ از کلاسهای درس، گفتگو با دانشجویان، مصاحبه با روزنامه‌نگاران و علاقمندان، جلسات پرجمعیت و پرشور سخنرانی که گاه به گاه، جای سخنران و مستمعین عوض می‌شود، تا قاطی شدن با جمع دانشجویان تظاهر کننده، بیشتر در چهره یک رهبر انقلابی و شورشی و از تفحص عمیق در اسناد و مدارک و عکسها در نیمه‌های شب و تحویل گرفتن کارها از دستیاران و منشی خود تا سخنرانی در کلاسهای کولژ دوفرانس^۶ و عمیق شدن در مسائل به طوری که شب‌ها و خطوط چهره و ریختن عرق به سر و صورتش، چهره یک متفکر برجسته و دانشمند عالیقدر را به نمایش می‌گذارد.

در این فیلم مستند که یک فیلم استثنایی از زندگی یک جامعه‌شناس است، تلاشهای فکری و اجتماعی بی‌وقفه بوردیو و تعاملاتش با مردم و با دانشجویانش بیشتر آن چنانکه آنها از یک روشنفکر و جامعه‌شناس متعهد انتظار دارند، با تصویرسازیهای هنرمندانه و بعضاً عجیب و غیرعادی به نمایش

^۱ Pierre Bourdieu.

^۲ Super -Sociologist - Le Sociologe

^۳ Pierre Charles

^۴ La sociologies est. un sport de combat

^۵ Episodes

^۶ Collège de France یکی از مؤسسات آموزش عالی معروف فرانسه

گذاشته شده است. شاید عنوان فیلم، هر چند از دیدگاه سایر جامعه‌شناسان می‌تواند مورد سؤال قرار گیرد با توجه به روش سراسر انتقادی و جدال‌آمیز پیروردیو در شیوه برخورد و نحوه تحلیل مسائل جامعه‌شناختی، بی‌جا نباشد، خصلتهایی که بوردیو را تحت تأثیر تب و وسائل ارتباط جمعی و روزنامه‌ها در حوادث نوامبر ۱۹۹۵ پاریس، به صورت مرد شماره یک جدال برانگیز روزنامه‌ها در آورده بود. البته شهرت بوردیو به عنوان «ماجراجو» و رهبر دانشجویانی شورشی به حوادث ۹ مه ۱۹۶۸ برمی‌گردد. در آن زمان کتاب «میراث خواران» او انجیل بوردیو لقب گرفت. ریمون آرون در جلد دوم خاطرات خود در این مورد می‌نویسد: «آدرسی که من در فیگارو به خوانندگان داده بودم، آدرس مرکز اروپایی جامعه‌شناسی بود که به قطع رابطه من با پیروردیو انجامید. هوادارانش در سوربن پخش بودند. دانشجویان تراکت‌هایی در مضمون «انجیل» بوردیو یا پاسرون توزیع کرده و طرح «مجلس مشورتی آموزش» را عنوان کردند. دانشجویان به سهم خود از ایده «میراث خواران» (نام کتاب بوردیو) سوء استفاده می‌کردند (ریمون ۱۳۶۶: ۶۹). اندیشه بوردیو، در آخرین سخنرانی که در ماه مه سال ۲۰۰۱ در آتن ایراد شد طرفدار یک علم هدفمند و متعهد است. بوردیو در آن سخنرانی به صراحت می‌گوید: «اکثر انسان‌های تحصیلکرده بالاخص در علوم اجتماعی یک دوگانه‌بینی^۱ در سر دارند که بنظر من فاجعه‌آمیز می‌نماید. دوگانه‌بینی دانش‌ورزی محض و دانش متعهد. میان کسانی که زندگی خود را وقف علم می‌کنند و کسانی که تعهد اجتماعی دارند و دانش خود را در اختیار جامعه قرار می‌دهند، یک تناقض مصنوعی وجود دارد. در واقع ما در مقام دانشمند خود فرمان، باید طبق قواعد دانشوری کار کنیم، تا بتوانیم یک علم متعهد بنا کنیم و آن را تکان دهیم. منظور آن است که ما به دانشی متعهدانه نیاز داریم: برای آنکه یک دانش‌پژوه متعهد واقعاً مشروعیت داشته باشد باید علم خود را به دانشی متعهد (در خدمت مردم) تبدیل کند. اما دست یافتن به چنین علمی، جز از طریق یک کار علمی که ضمن پایبند بودن به قواعد و معیارهای علم، متعهدانه عمل کند، امکان‌پذیر نیست. او اضافه می‌کند که دانشمند غیرمتعهد عالمی است که در برج عاجش سنگر گرفته تا جمهور دانشمندان برایش هورا بکشند و علم او را تحسین کنند؛ گویی دانشمندی که از دانش خود استفاده (عملی) نمی‌کند به همین دلیل ساده خود را دو چندان دانشمند احساس می‌کند (بوردیو ۲۰۰۲: ۲۶).

گرچه اندیشه‌ورزی‌هایی از این نوع، خاصه در محیط‌های علمی تناقض‌آمیز و بعضاً «غیرعلمی»

1. Dichotomies

تلقی می‌شود، اما بوردیو، مخالفان خود را به جریان نولیبرالیسم منسوب کرده، سخت به آنها می‌تازد و خود را طرفدار نظریه‌های کلان با هدف مکشوف ساختن نابرابریهای ناشی از سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری معرفی می‌کند در حالی که احتمالاً در درون خود طرحی نو مارکسیستی را پنهان دارد (جفری ۲۰۰۰).

قدر مسلم ساخت‌گرایی مارکسیستی آلتوسر بر اندیشه او تأثیر گذاشته است، اما در همان حال سه جریان عمده دورکیمی، وبری و مارکسی خمیرمایه اندیشه ساخت‌گرایانه او را، تشکیل می‌دهد که در جابجایی آثار او منعکس شده است.

بوردیو به عنوان جامعه‌شناس، جامعه‌شناسی را کانون علوم اجتماعی قرار می‌دهد و بین دقت تجربی و تحلیلهای نظری پیوند نزدیکی برقرار می‌کند؛ از یکسو در واقع‌گرایی پیرو دورکیم است که عینیت‌گرایی را سرلوحه پژوهشهای خود قرار می‌دهد و از سوی دیگر، ذهن‌گرا است و از متدلوژی وبری متأثر است. بوردیو از وبر این اصل را فرا می‌گیرد که مجموعه مناسبات اجتماعی روابط معنایی است که دارای بعد نمادین است و به علاوه از عقلانیت وبر نیز تأثیر پذیرفته است.

مارکسیسم، سومین جریانی است که اندیشه بوردیو را شدیداً متأثر ساخته است. او همچون مارکس معتقد است که «واقعیت اجتماعی» مجموعه‌ای از روابط و مناسبات قدرت میان گروههای اجتماعی است که بطور تاریخی در منازعه و مبارزه هستند.

از دیدگاه بوردیو بازنمودها و زبان نیز در ساخت و پرداخت واقعیت اجتماعی، مشارکت و نقش مؤثر دارند هر چند تمامی واقعیت نیستند:

به زعم او برای آنکه گفتمانها و بازنمودها بتوانند بر واقعیتها تأثیر بگذارند، باید برخی شرایط اجتماعی بیرونی تحقق یابد. اثر تئوری بر عمل را می‌توان از آن جمله دانست، یعنی تأثیر یک نظریه فلسفی یا جامعه‌شناختی بر جهان اجتماعی (به عنوان مثال اثر نظریه مارکسیستی طبقات اجتماعی بر مبارزه طبقاتی). قدر مسلم برای چنین تأثیری، عاملان باید مبانی این نظریه را بشناسند و این تئوری بتواند بر نهادها تکیه کند. مناسبات میان «شناخت عالمانه» و «شناخت عامیانه» مثال دیگری است. این فرآیند بعد نمادین نظم اجتماعی را تشکیل می‌دهد که در جهت عکس، می‌تواند به شکل «خشونت نمادین» نیز تجلی پیدا کند. خشونت نمادین صورتهای مختلف سلطه مشروع و غیرمسلح است که صورت رسمی و قانونی پیدا می‌کند، طوری که سلطه‌پذیر خود به نظم مسلط می‌پیوندد و مدافع آن می‌شود، بی‌آنکه از ساز و کارهای آن آگاه باشد. خشونت‌های زبانی و بازنمودهای آن از جمله

واقعتهای اجتماعی خشونت نمادین هستند (بوردیو ۲۰۰۲: ۱۴۳).

سازه‌پردازی ساختارگرا: حضور بیش ساخت‌گرا در تحلیلهای بوردیو واضح و انکارناپذیر است. او جهان اجتماعی را مملو از ساختارهای عینی بیرون از اراده افراد و مستقل از آن می‌داند. اما عین و ذهن در تعامل پویا با یکدیگرند. از دیدگاه او در جهان اجتماعی، ساختههای عینی مستقل از وجدان و اراده عامل وجود دارند که می‌تواند به کنش کنشگران جهت دهند یا بر آنها فشار وارد سازند. ساختها در یک معنا از خلال تکوین اجتماعی منبعث از رابطه میان «طبیعت ثانوی» (فرد) و «عرصه» (اجتماعی) تولید می‌شوند، این اندیشه او محل التقاط ایدآلیسم و رئالیسم است. این نگاه عینی ذهنی او را می‌توان در مفروضات نظری و روش‌شناختی وی نیز مشاهده کرد. به بیان خود او مفهوم سازه‌پردازی^۱ از یکسو به چگونگی تکوین اجتماعی طرحهای ذهنی، ادراکی، فکری و کنشی نظر دارد که همگی این عناصر و مؤلفه‌های اصلی هابیتوس^۲ یا (طبیعت ثانوی) است؛ از سوی دیگر، نظر به ساختارهای اجتماعی از پیش آماده شده‌ای دارد که آن را عرصه اجتماعی نامیده است. این دو با هم ارتباط متقابل دارند و از هم جدا نیستند، اما در مقام تحقیق آنها را جدا از هم فرض می‌کنیم. جامعه‌شناس در لحظه نخست، به ساختههای عینی نظر دارد و آن را بازسازی و بازنمود می‌کند و در این حال کنشگران موقتاً غایب هستند؛ در لحظه دوم کنشگر است که باز نمود می‌شود. اولویت تاریخی که پیر بوردیو برای ساختار عینی قائل می‌شود، ریشه در یک رویکرد معرفت‌شناختی دارد. در این رویکرد، مفهوم «گسست معرفت‌شناسانه» به مناسبات میان معرفت علمی و جامعه‌شناسی نظر دارد، به عبارتی این گسست اشاره به رابطه میان معرفت عالمانه و معرفت عادی دارد (همان، ۱۵۰).

مفهوم «طبیعت ثانوی» و عرصه^۳، دو مفهوم کلیدی در جامعه‌شناسی بوردیو است. از دیدگاه بوردیو مفهوم طبیعت ثانوی را به نحوی می‌توان ساختههای اجتماعی ذهنی شده دانست که بدو از راه تجارب نخستین فرد به ذهن او منتقل می‌شود و شکل می‌گیرد (نهادهای نخستین)، سپس تجربیات بزرگسالی (نهادهای ثانوی) بدان اضافه می‌شود. به این ترتیب ساختارهای اجتماعی در ذهن و در وجود ما از طریق درونی ساختن عناصر بیرونی، حکم می‌شوند و به صورت «طبیعت ثانوی»

1. construction name

2. Habitus

3. Champ

(اجتماعی) فرد در می‌آید.

بورديو در اینجا، این مفهوم را به شکل دقیقتری از تعريف نوربرت الیاس^۱ به صورت زیر تعريف می‌کند: «نظامی از گرایشهای و تمایلات پایدار مستمر و قابل انتقال» (بورديو ۱۹۸۰: ۱۰۰-۱۱۰) و آن اشاره به آن دسته از تمایلات، آمادگیها، ظرفیت، ادراک، احساس، اعمال و اندیشه‌های فرد دارد که هر چند اجتماعی است، اما طبیعی می‌نماید و در وجود او تثبیت شده است. زیرا که غالباً به شکل پنهان و ناخودآگاه در هر فرد تحت شرایط عینی و زیستی مسیر زندگی اجتماعی، نهادینه شده است.

«طبیعت ثانوی» از این رو پایدار و مستمر است که هر چند، این استقرار و ظرفیت در طول زمان و تجربیات تازه می‌تواند دچار تغییر و دگرگونی شود، اما قویاً در وجود ما ریشه‌دار شده و به این دلیل در برابر تغییر شدیداً مقاومت می‌کند و بدینسان نوعی مقاومت و پایداری را در زندگی فرد نشان می‌دهد. انتقال پذیری بدین معنی است که ظرفیتهای مکتسبه در جریان برخی تجارب زندگی خانوادگی و غیره بر تجربیات عرصه‌های دیگر زندگی (به عنوان مثال زندگی شغلی) تأثیر می‌گذارد و این نخستین عنصر وحدت شخص است که یک هویت بهم پیوسته و نظام وحدت بخشی را تشکیل می‌دهد، اما در اینجا منظور ارجاع به شرح حال و سرگذشت فرد نیست. در واقع، طبیعت ثانوی ویژگیهای وحدت یافته و منحصر به فرد براساس جایگاه طبقاتی و تجربیات متوالی عرصه‌های مختلف زندگی فردی است که با ویژگیهای طبقاتی او منطبق می‌شود. طبیعت ثانوی می‌تواند پاسخها و واکنشهای مکرری برای دست یابی به موفقیت فراهم کند و حتی به ابداعات و پیش‌بینیهای تاریخی بپردازد، بنابراین، از نظر بورديو، طبیعت ثانوی همان محل تلاقی ذهنیت فرد و ساختار اجتماعی است زیرا دلالت بر ارتباط بین «سرگذشت عینیت یافته در اشیاء و نهادها» و «سرگذشت تجسم یافته در درون فرد» دارد که خود را به شکل ظرفیتهای و استعدادهای پایدار نمایان می‌سازد (بورديو ۱۹۸۶).

عرصه‌ها: عرصه یا زمینه‌ها ساختار بیرونی عاملهای درونی را تشکیل می‌دهند. عرصه‌ها، فضاهاى زندگی اجتماعی‌اند که به تدریج از یکدیگر مستقل شده و در فرآیند تاریخی بر محور روابط اجتماعی و نتایج ویژه‌ای شکل پیدا کرده‌اند. افراد در عرصه‌های مختلف اجتماعی به دلیل واحدی فعالیت نمی‌کنند: عرصه هنری، عرصه اقتصادی، عرصه سیاسی، عرصه مطبوعاتی، عرصه دانش، هر کدام عرصه‌ای است که نیروها و استعدادها را به آزمون می‌گذارد.

^۱ N. Elias

عرصه‌ها در عین حال «میدانهای مبارزه و منازعه اجتماعی» هستند که برای حفظ قدرت یا تنظیم روابط فرادستان و فرودستان، میدان رقابت بین کنشگران یا بازار رقابت در این عرصه‌ها از ساز و کارهای ویژه «سرمایه‌ای کردن» منابع شروع و مشخص می‌شود. بر همین اساس است که بورديو به «تعدد سرمایه اجتماعی» اشاره دارد. در عرصه اجتماعی و در بازار ثابت تنها یک نوع سرمایه به کار گرفته نمی‌شود، بلکه علاوه بر سرمایه‌های اقتصادی، سرمایه اجتماعی، هنری، مذهبی و اختصاصاً سرمایه‌های نمادین (سمبلیک) حضور دارند.

بنابراین، از نظر بورديو عرصه‌های اجتماعی فضاهای تک بعدی نبوده بلکه مرکب از عرصه‌های مستقلی هستند که هر کدام از آنها با صورتهای خاص سلطه تعریف می‌شوند، مانند سلطه مدیران بر کارمندان یا سلطه مردها بر زنها.

همین جا است که بورديو «خشونت نمادین» را یکی از اشکال سلطه موجه و غیرمسلح می‌داند که صورت مشروع و رسمی پیدا می‌کند، به طوری که «سلطه‌پذیر» خود به نظم مسلط می‌پیوندد و از آن دفاع می‌کند، بدون آنکه از مکانیسم‌های آن آگاه باشد. زبان و بازنمودها خود از واقعتهای اجتماعی نمادین هستند. با افزایش سرمایه‌های نمادین، سلطه نیز افزایش می‌یابد و بر قشر پایین‌تر تحمیل می‌شود. به این ترتیب واقعیت اجتماعی نه آنچنانکه دورکیم مدعی بود مجموعه‌ای از هنجارها و نهادهای مشروع، بلکه مجموعه‌ای از روابط و مناسبات قدرت است که بین گروههای مختلف درگیر در عرصه‌های اجتماعی بروز می‌کند، این روابط و مناسبات اجتماعی به همان اندازه که اقتصادی است، نمادین و معنایی نیز هست: گفتمانها و نمادها بر واقعتهای اجتماعی تأثیر می‌گذارد و به صور مختلف سلطه شکل می‌دهد (بورديو ۱۹۸۰: ۱۵).

عرصه مطالعاتی جامعه‌شناس، از نظر بورديو، عبارت است از فضاهای ساخت یافته مرکب از پایگاهها (یا منزلها) که خصوصیت نظام سلطه را در خود دارد و مستقل از خصوصیت افرادی است که آنها را اشغال کرده‌اند. همین جاست که جامعه نیز به عنوان یک فضای وسیع اجتماعی نابرابر تعریف می‌شود و جامعه‌شناس باید همگنیهای ساختاری را بین موقعیتهای و پایگاههای اجتماعی و عرصه‌های اجتماعی جستجو کند.

بدینسان از نظر بورديو جامعه‌شناسی هر چند که در صدد تحلیل منطق کارکردهای اجتماعی است، ولی علم غیرهنجاری به شمار می‌رود، زیرا از استراتژی سلطه، پرده برمی‌دارد. عرصه یا زمینه اجتماعی نیز یک فضای منازعه آمیز است که کنشگران مسلط در آن می‌خواهند سلطه خود را باز

تولید کنند. جامعه‌شناس با توصیف این مکانیزم‌ها، کار علمی خود را انجام می‌دهد. اما باید توجه داشت که جامعه‌شناس در حالی که با همه کنشگران اجتماعی برخورد دارد ولی، نه یک مبارز است و نه یک فیلسوف اجتماعی، زیرا که افراد ناخودآگاه طرفدار نظم موجود هستند. روشنفکران، توده مردم، و سائل ارتباط جمعی، دستگاه‌های اداری و قضایی از آن جمله‌اند.

اگر جامعه‌شناس خود به کنش اجتماعی نمی‌پردازد و به شناخت و تحلیل روابط اجتماعی مبادرت می‌ورزد، ولی در عوض آن دسته از ابزارهای عمده فهم حیات اجتماعی را در اختیار دارد که به کنشگر اجتماعی امکان می‌دهد علیه صورتهای مختلف سلطه مبارزه کند. او بر نفی سلطه تأکید دارد. دولت، نهادها و گروه‌های خاص سلطه را مشروع و طبیعی جلوه می‌دهند، اما برای جامعه‌شناس این صور سلطه طبیعی نیستند. جامعه‌شناس در تلاش است تا با پرده برداشتن از مکانیسم‌های سلطه، دلایل پرداختن به کنش اجتماعی را برای آنها فراهم کند. بوردیو بر این باور است که توصیف روابط اجتماعی یک گزارش ساده علمی نیست، بلکه ابزاری برای آزادسازی کسانی است که زیر سلطه قرار دارند و باید خود سرنوشت خود را به دست گیرند، اما در هر حال جامعه‌شناس جای مبارزان و سیاستمداران را نمی‌گیرد، بلکه سیاسی بودن جامعه‌شناس از محتوای علمی جامعه‌شناسی سرچشمه می‌گیرد که با «بی‌طرفی» نابرابریها را نفی می‌کند.

به نظر بوردیو شخص جامعه‌شناس نیز از دام «تعین اجتماعی معرفت» رها نیست، او نیز به لحاظ اجتماعی جایگاه خاصی دارد و از عواملی جبری بر کنار و مصون نیست و باید سعی کند خود را از خودخواهی طبقات برکنار نگهدارد. جامعه‌شناس نباید فراموش کند که در جایگاه و موقعیت اجتماعی یک مشاهده‌گر، برخی وجوه و صور واقعیت را درک می‌کند و برخی دیگر از نظرش پنهان می‌ماند، یا ثانوی و حاشیه‌ای به حساب می‌آید. شانس جامعه‌شناس برای دریافت کاملتر واقعیت به دو عامل بستگی پیدا می‌کند: اول علاقه‌ای که به شناخت و فهمیدن و فهماندن حقیقت دارد، دوم امکان و ظرفیتی که برای بازتولید واقعیت دارد. در اینجا است که یک محل اتکاء معرفت‌شناسی متین برای جامعه‌شناس ضروری است.

بنیان معرفت‌شناسانه مورد نظر بوردیو او را بدان سو سوق می‌دهد که در هر بررسی، عوامل اصلی و اصول حاکم بر مطالعه، مورد ارزیابی و نقد قرار گیرد. همچنین از نظر وی اسلوب جامعه‌شناسانه ایجاب می‌کند که واقعیت اجتماعی بازسازی شود و تنها دانشی که با شیوه‌های سنتی قطع رابطه کرده باشد می‌تواند به چنین هدفی نزدیک شود. اصل دورکیمی: «پدیده اجتماعی را باید با

پدیده اجتماعی تبیین کرد» از نظر بوردیو یک اصل مهم و اساسی است. واقعیت اجتماعی کشف می‌شود، ساخته می‌شود و تصدیق می‌شود. ساختن واقعیت اجتماعی، عبارت است از جداسازی پاره یا بخشی از واقعیت که مستلزم انتخاب برخی عناصر واقعیت پیچیده و چندگانه و یکپارچه است و باید در وراء ظواهر به کشف بنیانه‌های نظام روابط ویژه آن بخش پرداخت و آن را مورد مطالعه قرار داد. بنابراین، موضوع دانش جامعه‌شناسی یک داده ساده بیرونی آنچنانکه در نخستین برخورد خود را می‌نمایاند نیست؛ باید از وراء ظواهر واقعیت‌های اجتماعی، به واقعیت جامعه‌شناختی گذر کرد که این امر مستلزم حرکت چند مرحله‌ای جامعه‌شناسانه است و به لحاظ متدلوژی می‌توان مراحل را از هم جدا کرد. اما کار علمی را نباید یک سلسله عملیات خطی و یکسو تلقی کرد. ممکن است طی انجام مطالعه، مسئله تغییر یابد و فرضیه‌ها تعدیل شود و متغیرها بازبینی و مورد ملاحظه مجدد قرار گیرد. برای آنکه مسئله اجتماعی مورد نظر تحت تأثیر کنش‌گران اجتماعی قرار نگیرد، باید به شکل یک «پرلماتیک» ویژه تعریف شود. باید گفت‌مانه‌های موجود یک یک بررسی و در پرلماتیک واحدی ادغام شوند تا بتوانند مورد تحلیل علمی قرار گیرند. تعریف پرلماتیک مستلزم ادخال آن در یک زمینه نظری است؛ سپس جامعه‌شناس باید فرضیه‌ها و مفاهیم خود را بسازد. در جامعه‌شناسی، فرضیه یک تبیین موقت در مورد روابطی است که میان دو یا چندین پدیده وجود دارد. بوردیو در طرح بنیانه‌های روش‌شناختی جامعه‌شناسی خود مدعی است که ارائه یک فرضیه براساس شیوه «فرضی - استنتاجی»^۱ استوار است. در واقع باید از فرضیه آغاز کرد و به استنتاج (که منطقاً بین فرضیه و نتایج برقرار می‌شود و اعتبار آن تأیید شده) دست یافت.

پیربوردیو در کتاب «حرفه جامعه‌شناس» خط مشی انتقادی حاکم بر جامعه‌شناسی را پی‌می‌گیرد. خط مشی‌ای که منتقد انقطاع بین جامعه‌شناسی و سایر رشته‌های علمی است. او همچنین به بی‌توجهی جامعه‌شناس نسبت به گفت‌مانه‌های عامیانه و نهادها و سازمانهایی که استنتاجات عینی به نفعشان نیست خرده می‌گیرد. به نظر بوردیو نظامهای توتالیتور و جزم‌گرا با جامعه‌شناسی میانه خوبی نداشته بعضاً آن را ممنوع و غیرممکن کرده‌اند و تنها شکل صوری آن را پذیرفته‌اند. حتی در نظامهای دموکراتیک، جامعه‌شناسی موجب مزاحمت شده، زیرا همواره موقعیت کنشگران اجتماعی را با برداشتی انتقادی که متوجه مکانیسم سلطه است افشا کرده است.

^۱. Hypothetic - deductive

بنابراین بوردیو اصول راهبردی حاکم بر علم جامعه‌شناسی را که با دانش عامیانه یا فهم عام (عقل سلیم)^۱ قطع ارتباط کند، مورد توجه خاص قرار می‌دهد. دانش عامیانه را می‌توان برداشتها و عقاید پذیرفته شده و باورهای عمومی دانست که در یک جامعه خود را بر هر فکر منطقی تحمیل می‌کند و همان است که در جامعه‌شناسی دورکیمی زیر عنوان پیشداوری (مفاهیم مقدم بر تجربه) مرکب از باز نموده‌های جمعی^۲ طبقه بندی می‌شود. این بازنمودها عبارتست از شیوه درک محیط پیرامون، انگیزه‌ها و قواعد رفتار، تحلیل حوادث در حال انجام، داوری ارزشی و نیز آموزه‌ها (دکترین) که به شکل مجموعه منسجم بر واقعیات تأثیر می‌گذارد و این مجموع است که ایدئولوژی را بوجود می‌آورد. همه ما با «بازنمودهای خودانگیزه» و تئیسهای همراه با پیشداوری که آن را درست فرض می‌کنیم سر و کار داریم، بطوری که در وجود ما این احساس ایجاد می‌شود که همه چیز را خوب می‌فهمیم و درباره جهانی که ما را احاطه کرده است به داوری می‌نشینیم. به عنوان مثال با مشاهده فرد معینی از روی قیافه و لباس و نحوه سخن گفتن و غیره به بازنمود کل زندگی او می‌پردازیم. ادراک ما از جهان از همین بازنمودها تشکیل شده است. ایدئولوژیهای سیاسی، نظامهای دینی، سازمان علمی حتی می‌توانند بازنمودهای ساخت‌مندی باشند که بر حسب جامعه‌ها و اعصار و گروهها و حتی افراد متفاوت باشند. این بازنمودها خطراتی به همراه دارند زیرا پیش ساخته هستند و در عمل مانع پیشرفت پیش علمی می‌شوند.

این بازنمودها و آنچه جهان اجتماعی و اعمال ما را توصیف می‌کند فرآورده فردی نیست، بلکه یک فرآورده اجتماعی است. زبانی که بازنمودها را منعکس می‌کند یک زبان بی‌طرفانه و خنثی نیست و همواره در جستجوی دلایل قانع کننده برای توجیه اعمال و رفتار غیرمنطقی خود است. معانی که افراد برای اعمالشان در نظر می‌گیرند الزاماً اشتباه نیست، اما ناقص و نارسا است، زیرا تولیدات زبان و گفتمانها، مستقل از ویژگیهای اجتماعی آنها نیست و خود آنها مسؤول مؤثر شکل‌گیری آن نیستند و نسبت به منشأ آن آگاهی ندارند. سیمای اعمال کاملاً شخصی و کاملاً شفاف افراد به خود آنها تعلق ندارد بلکه متعلق به سیستم کاملی از روابط است که در بطن آن و توسط آن اعمال انجام می‌گیرد (همان، ۳۲).

^۱..Le Sens Common

^۲. Representations collectives

اینها همه عوامل «مراحم» در شناخت علمی به شمار می‌رود و معنایش این است که نمی‌توان توضیحات عاملان علمی را عینی دانست و واقعیت پدیده اجتماعی را نمی‌توان از طریق احساسات و واکنشهای شخصی درک کرد. بوردیو مثالی می‌زند و از خود می‌پرسد که عشق در ازدواج تا چه حد عینی است: پس چرا هرگز پسر یک تاجر ثروتمند عاشق یک دختر کارگر ساده نمی‌شود. در واقع عوامل اجتماعی تعیین کننده، پنهان نگهداشته می‌شود.

در نهایت، بوردیو در کنار حرفه جامعه‌شناس چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «پس باید با شعور عامیانه قطع ارتباط کرد و از افکار ساخته و پرداخته اجتناب ورزید (همان منبع) و اما کنش فرد عادی تابع منطق عملی است که در بحث بعد روشن خواهد شد.

جامعه‌شناسی کنش یا منطق عملی: بوردیو به دنبال ردپای فیلسوف معروف لودویک ویتگنشتاین^۱ و موریس مرلوبونتی^۲ نقطه عزیمت خود را در جامعه‌شناسی کنش بر مشی و نگرش روشنفکری^۳ متکی می‌کند. به عبارت دیگر، عرصه کنش را به نظرگاه روشنفکری تقلیل می‌دهد. روشنفکر کنش را مشاهده و تبیین می‌کند، برعکس کنشگر که کنش را انجام می‌دهد. بدینسان ویژگی نگرش روشنفکری در این واقعیت نهفته است که رابطه روشنفکر با شخص را وارد شیئی می‌کند و آن را جانشین رابطه کنشگر با کنش که دیدگاه مشاهده‌گر است می‌کند. در این معنی روشنفکر مآبی نوعی عینیت‌گرایی است که کنش را یک امر انضمامی به مثابه شیء مورد شناخت می‌شناسد، بدون آنکه به رابطه کنشگر با کنش او پردازد. یکی از پی‌آمدهای این عینیت‌گرایی روشنفکر مآبانه این است که تقدم را به شخصی می‌دهد که از بیرون بدان نگریسته و توسط جامعه‌شناس تجزیه و تحلیل می‌شود. بدینسان روشنفکر برای مفاهیمی چون دولت، طبقه کارگر، برنامه‌ریزی شهری، ملت و غیره یک نوع همگنی و همسانی پایدار را که واجد آن نیستند قائل است. بوردیو، بجای رابطه میان روشنفکر و شیئی (ذهن و عمل) رابطه عمل به عمل^۴ را جانشین می‌کند. به نظر بوردیو: «در اغلب کارها ما از عمل به عمل می‌پردازیم، بدون آنکه از کلام و گفتار یا ضمیر عبور کنیم». به این ترتیب، بوردیو دو دیدگاه را از یکدیگر متمایز می‌کند: دیدگاه مشاهده‌گر که می‌اندیشد و در مورد عمل توضیح می‌دهد

1. Ludwig Wittgenstein

2. Maurice Merleau – Ponty

3. Approches Intellectualistes

4. Rapport Pratique a la pratique

و دیدگاه کنشگر که عمل می‌کند «در آتش کنش» و با همه فوریت‌هایش درگیر است. کنش از منطق عمل (پراتیک) که به نحوی با موضوع مورد کنش مرتبط است، پیروی می‌کند، نه از منطق. این دیدگاه، پیر بردیو را به بررسی صلاحیت کنشگران یعنی معنای عمل آنها هدایت می‌کند (معنای عملی) که در حرکات جسمانی تجسم یافته، در یک موقعیت خاص انجام پذیرفته و با مسائل عملی مرتبط است. این نوع عمل، بخش جدایی ناپذیر همان طبیعت ثانوی بوده و به کنشگر فرصت آن را می‌دهد که در تفکر و انرژی صرفه‌جویی کند و این یک نوع اقتصاد عملی است. چنین نظریه‌ای هر چند به برخی دیدگاه‌های گارفینگل نزدیک است، اما مورد انتقاد و ایراد قرار گرفته است. (کابل آلیان ۱۹۸۸: ۲۰۴-۲۰۵).

در اینجا می‌توان به تفاوت نظریه کنش عملی بردیو و نظریه آلن تورن در مورد سوژه نیز اشاره کرد. در نظریه بردیو، کنشگر اجتماعی مانند سوژه، کنشگر ارادی و گزینش‌گر نیست که در برابر یک مسئله قرار گرفته به حل آن اقدام کند. او سرگرم کار خویشتن است یعنی از اصل عمل‌زدگی و پراکسیس پیروی می‌کند: عمل وی متکی بر طبیعت ثانوی او است. بر همین مبنا با شامه تیز خود آینده بازی را در دست می‌گیرد و می‌داند که در حرکت بعد چه اتفاقی خواهد افتاد. در این حالت دلیل هر حرکت از نظر کنشگر مورد نظر بردیو همراه خود آن حرکت خواهد بود. این شم اجتماعی یا همان طبیعت ثانوی که کنشگر را به عمل مرتبط می‌کند، مجموع ساخت یافته و اجتماعی شده است که ظاهراً از فرد سر می‌زند، اما یک عادت اجتماعی است این منطق، منطق نظری نیست، بلکه منطق عمل است که با منطق روشنفکر متفاوت است.

نکته دیگر، منطق تقلیل اقتصادی است که همه چیز را به فایده آن مرتبط می‌کند، به این ترتیب فایده منفعت خواهی به همه حوزه‌ها تعمیم می‌یابد.

آیا هدف هنر خود. هنر است، یا هنر منفعت اقتصادی دارد؟ در اینجا بردیو به بحث در مورد سرمایه نمادین می‌پردازد. سرمایه نمادین، سرمایه‌ای است که ریشه معرفتی دارد و متکی به شناخته شدن و به رسمیت شناختن است. هر سرمایه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، دینی و آموزشی که عینیتها را وارد جهان ذهنیات می‌کند، یعنی یک اعتبار نمادین به همراه دارد سرمایه نمادین نامیده می‌شود. فرضاً هنگامی که یک تیترا یا عنوان، اقتدار ایجاد می‌کند در اینجا ما با «سرمایه نمادین» سر و کار داریم.

بردیو با طرح بحث منفعت طلبی کنش در کنار بحث طبیعت ثانوی، این سؤال را مطرح می‌کند

که آیا در جهان اجتماعی رفتار بی‌غرضانه امکان‌پذیر است؟ به باور پیر بوردیو، اگر «بی‌طمعی» و رفتار غیرمنفعت‌جویانه از نظر جامعه‌شناسی امکان‌پذیر است، این نیست مگر بواسطه طبیعت ثانوی که با منافع شخصی جفت و جور شده است. جامعه‌شناس فرض را بر این می‌گذارد که برای تمامی اعمالی که کنشگران اجتماعی انجام می‌دهند دلیلی وجود دارد که باید آن را یافت و با آن انگیزه رفتار آنها را توجیه کرد، بنابراین جامعه‌شناس بنا را بر این می‌گذارد که کنشگران اجتماعی عمل لغو و کار مفت انجام نمی‌دهند. (عمل مفت عملی است که نمی‌توان برای آن دلیلی پیدا کرد یعنی عمل پوچ و احمقانه). همه اعمالی که لغو و پوچ به نظر می‌رسند، حاوی درگیر شدن در یک بازی‌اند که کنشگر در آن منفعتی می‌بیند. در ارتباط با همین امر، بوردیو از اصطلاحی بنام (Illusio) استفاده می‌کند.

این اصطلاح به معنای جاذبه (موهومی) است که موجب درگیر شدن شخص در یک بازی می‌شود، به عبارت دیگر خوش آمدن از یک تعامل، به رسمیت شناختن و درگیر شدن در بازی است که ممکن است به نظر کسانی که درگیر آن بازی نیستند «مهمل» به نظر برسد. سن سیمون نویسنده معروف فرانسوی در یکی از نوشته‌هایش از «جدال کلاهها در دربار» سخن می‌گوید. این جدال دلالت بر آن دارد که چه کسی باید اول به دیگری سلام دهد. کسی که در این بازی وارد نیست، این جدال بنظرش مهمل می‌رسد. جدال منشیها برای آنکه یکی از آنها زودتر تلفن را به مدیرشان وصل کند از همین نوع است. این عمل به ظاهر لغو، رابطه سحرآمیز یک بازی اجتماعی است که ناشی از رابطه میان ساختارهای فکری و ساختارهای عینی فضای اجتماعی است و در هر یک از این بازیها نهفته است که به شخصیت اجتماعی فرد مرتبط است. این منفعت در برابر بی‌تفاوتی و بی‌طمعی است.

همه حوزه‌های اجتماعی، اعم از حوزه علمی، حوزه ادبی، حوزه هنری، حوزه سیاسی، حوزه اداری، کنشگرانی را که به آن وارد می‌شوند، بی‌تفاوت نمی‌گذارد و فرد می‌خواهد براساس منفعتی که در آن وجود دارد با آن رابطه برقرار کند، حتی اگر با قدرت حاکم در آن حوزه در تضاد باشد و به واژگونی آن بیندیشد. اما از طریق همین واژگون‌سازی آن را به رسمیت می‌شناسد و نسبت به آن بی‌تفاوت نیست. برعکس آن شور و شوق و هوسی که افراد برای بازی کردن در حوزه دیگری مثل ورزش فوتبال دارند به دلیل منفعتی است که برای آنها دارد، هر چند این منفعت خواهی حالت ناخودآگاه دارد. از دیدگاه بوردیو میان کنشگران و عرصه اجتماعی متولد شده‌ایم، بسیاری از چیزها را به عنوان اصول مسلم و بدیهی تلقی می‌کنیم و همه چیز در عرصه جامعه برای ما طبیعی جلوه می‌کند. بازنمودهای غالب یعنی مجموعه باورهای مشترک عمومی و عقاید پابرجا و افکار و دریافت

معانی که در طول زمان در ذهنیت گروه حک می‌شود. از نظر بوردیو کنشها و رفتارهای فرهنگی با تعلق اجتماعی فرد مشخص می‌شود و بر منطق تشخیص استوار است. همچنین از نظر بوردیو فضای اجتماعی مملو از مبارزه برای تصاحب سرمایه‌های نمادین است. سرمایه نمادین به صورت یک (اعتبار) است که در اختیار یک کنشگر قرار گرفته و از سوی دیگران برای او به رسمیت شناخته شده است (مثلاً جایگاه اعتباری که دیگران برای یک استاد دانشگاه قائلند). این اعتبار مستلزم کسب چنان شهرتی است، یعنی داشتن سرمایه نمادینی که همگان به شایستگی آن باور کنند و نوعی فهمندی به آن منسوب نمایند.

کارکرد فضای اجتماعی بر اراده تشخیص و تمایز افراد و گروهها استوار است، یعنی اراده تملک یک هویت اجتماعی ویژه که زیست اجتماعی ما را دلدیر سازد. قبل از هر چیز مسئله این است که ما از جانب دیگران به رسمیت شناخته شده، جایگاه و اهمیت کسب کنیم، به چشم بیاییم و معنی داشته باشیم. این اهمیت اجتماعی در نام خانوادگی، تعلق به یک خاندان، ملت، مذهب، شغل، مقام و منزلت و طبقه اجتماعی به صورت یک تیتیر یا برجسپ نمود پیدا می‌کند. حضور داشتن به لحاظ اجتماعی، یعنی مشهور بودن و تشخیص خود را هر چه بیشتر آشکار کردن.

پس ضرورت دارد که مایملک عینی خود را به صورت «سرمایه اجتماعی» درآوریم. در حقیقت هنگامی که عینیات به شکل سرمایه نمادین در می‌آیند، قابل بهره‌برداری هستند. شهرت چیزی نیست جز بدست آوردن سرمایه نمادین که دیگران به شایستگی آن باور داشته باشند.

سرمایه‌های نمادین، تشخیص و تمایزات فرهنگی

بحث «گردآوری سرمایه‌های نمادین» توجیه می‌کند که چگونه بسیاری از افراد که ابتدا از یک ظرفیت و استعداد معمولی برخوردار بودند، در شرایط اجتماعی خوب و مناسبی قرار گرفته، با کمک عوامل جنبی همچون بحران و سائل ارتباط جمعی، توانسته‌اند به جایگاه قدرت بی‌نظیری برسند و به صلاحیت عملی دست یابند. در واقع این اراده تراکم سرمایه نمادین امکان دسترسی به فرهنگ و استفاده عملی از آن را فراهم می‌کند. طبقه مسلط به دلیل برخورداری از امکان بیشتر بازدید موزه‌ها و کتابخانه‌ها و تئاترها و انجم مسافرتها و خرید کتاب و بطور کلی دستیابی به ثروتهای فرهنگی از جایگاه برتری برخوردار است. در واقع، ثروتهای فرهنگی به صورت نابرابر پخش می‌شود و این

نابرابری انعکاس نابرابری اقتصادی نیست، بلکه انعکاس استراتژی تشخیص و تمایز یعنی مبارزه طبقاتی در یک فرهنگ است (بوردیو ۱۹۸۵).

از دیدگاه بوردیو، مبارزه طبقاتی در قالب روزمره خود اغلب به شکل ناشناخته و به صورت مبارزه برای مشروعیت رفتارهای فرهنگی یا مبارزه برای طبقه‌بندی اجتماعی صورت می‌گیرد. به همین دلیل، از نظر او دارائیهای فرهنگی در جایگاه و سلسله مراتب خود شناخته می‌شوند. مثلاً نوع فیلمها و تاترها و تفریحات طبقات مختلف عامل طبقه‌بندی اجتماعی آنها است.^۱

به این ترتیب است که کنشگران اجتماعی به وسیله نوع مصرف کالای فرهنگی، خود را طبقه بندی می‌کنند و با اظهار علاقه به فرآورده‌های فرهنگی معین و ابراز سلیقه و ذوق در مورد آن قابل طبقه بندی هستند. بنابراین عرصه فرهنگی به صورت یک نظام طبقه‌بندی از سلسله مراتب، که از «کمتر مشروع» به «بیشتر مشروع» یا از فرهنگ مشخص تا فرهنگ عادی (مبتذل) یا غیر مشخص استمرار می‌یابد، به افراد یک طبقه امکان و فرصت می‌دهد که تمایزات راهبردی را نسبت به طبقه دیگر اعمال کنند.

بوردیو می‌گوید: ذوق و سلیقه‌های متفاوت در عین حال نشان دهنده بد ذوقیها^۲ است، یعنی در عین آنکه عامل وحدت یکپارچگی یک طبقه است، موجب طرد طبقه دیگر نیز می‌شود.

به طور خلاصه، مصارف فرهنگی برحسب طبقات و اقشار اجتماعی متغیر است و به فضای اجتماعی که فرد در آن زندگی می‌کند، یعنی به حجم سرمایه نمادینی که در دسترس و اختیار هر طبقه است و به معیارهای فرهنگی که هر طبقه خود را با آن مشخص و متمایز می‌کند، وابسته است.

در همین راستا طبقه مسلط در صدد است که جایگاه خود را از طریق راه کار تمایز و تشخیص حفظ کند و در پی آن «خوش‌ذوقی» خود را به سایر اعضاء جامعه و گروه‌ها تحمیل نماید. منطق تشخیص حکم می‌کند که فاصله میان رفتارها و مصارف فرهنگی متمایز از یکدیگر باقی بماند، لذا به محض آنکه یک کالای فرهنگی همگانی و مردمی می‌شود رفتار فرهنگی جدیدی که به طبقه مسلط تعلق دارد جانشین آن می‌شود (بوردیو ۱۹۸۵).

بوردیو، بدین ترتیب جایگاه طبقاتی خرده بورژوازی و بورژوازی و مردم عادی را با ارجاع به

^۱. Lutte des classements sociaux

^۲. Degouts

ذوق و سلیقه و مصارف فرهنگی و میل به تحرک اجتماعی از یک طبقه تا طبقه دیگر مشخص می‌کند. بدینسان، جامعه‌شناسی فرهنگی در معنای مضاعف بر اساس نظریه سلطه فرهنگی تعریف می‌شود و با جایگاه اجتماعی در سلسله مراتب یک فرهنگ ویژه انطباق دارد. فرهنگ نخبگان، فرهنگ طبقه متوسط و فرهنگ توده مردم که هر کدام با تشخصها و تمایزات و ادعاها و محرومیت‌های خاص خود همراه است. جامعه‌شناسی فرهنگی بورديو اهمیت و جایگاه مبارزه نمادین را در کشمکش‌های طبقاتی تأیید می‌کند.

منطق خشونت سلطه نمادین، تحمیل معنایی را در راستای به فراموشی سپردن دلخواهانه آن آشکار می‌کند. چنین فرهنگی، جزئی از یک مجموعه کلی تر زیر عنوان قلمرو تولیدات نمادین است که حوزه‌های سیاسی، حقوقی و دینی به مشروعیت بخشیدن به آن کمک می‌کنند. در غرب تولیدکنندگان فرهنگ خود را مستقل و صاحب نهادهای فرهنگی می‌شناسند و مدعی اند که فرهنگ فرهیخته را نشر می‌دهند و اما نهاد مدرسه بیش از همه سلسله مراتب فرهنگی را باز تولید کرده و بدان مشروعیت می‌بخشد.

فرهنگ دست آویز مبارزه: بنابر آنچه گفته شد، جامعه‌شناسی فرهنگ بورديو، از تئوری سلطه او تفکیک‌ناپذیر است. در واقع با استفاده از ابزار فرهنگ است که مسلطها، سلطه خود را حفظ می‌کنند. بدین ترتیب فرهنگ از نظر بورديو دست‌آویز مبارزات میان گروهها است. بعلاوه چنانکه دیدیم فرهنگ یک نظام معانی متدرج و سلسله مراتبی است و از طریق آن کسانی که زیر سلطه هستند در پذیرش و استمرار سلطه مشارکت می‌کنند و این جز با ارجاع به منطق پراتیک فرهنگی و رابطه آن با فرهنگ سلطه قابل فهم نیست. در حقیقت، فرهنگ یک سرمایه نمادین است که در عرصه خاص اجتماعی تولید شده است.

معانی فرهنگ: معنای انسان‌شناختی فرهنگ آن چیزی است که فرهنگ را در برابر طبیعت قرار می‌دهد و به همین دلیل اکتسابی (در برابر ذاتی) و قابل انتقال است؛ فرهنگ در معانی غربی آن هویت جمعی را بیان می‌کند؛ عامل شناخت و مکتسبات علمی، هنری، ادبی و... فرد است. این تعریف «با فرهنگ» را از «بی‌فرهنگ» متمایز می‌کند و در چنین حالتی، جامعه‌شناسی آن را «فرهنگ فرهیختگان» یا فرهنگ نخبگان فکری تلقی می‌کند که رابطه معکوس با فرهنگ توده دارد. فرهنگ توده یا عامیانه همان چیزی است که از طریق وسائل ارتباط جمعی تبلیغ می‌شود. پراکنش فرهنگ استاندارد شده در جهت یکسان‌سازی فرهنگ عمل می‌کند و پایه یکنواخت سازی فرهنگ است. بررسیهای جامعه

شناختی درباره فرهنگ پراکتیک تعریف نسبتاً وسیعی را در بر می‌گیرد. تنها ثروتها و خدمات وابسته به آثار هنری نیست که زیر عنوان فرهنگ شناخته می‌شود. بلکه آنچه را مربوط به وسائل ارتباط جمعی (مانند روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون) و اوقات فراغت (مطالعه، تئاتر، سینما، رستوران، ورزش و غیره) می‌شود در بر می‌گیرد (همان منبع).

بنابراین فرهنگ به فرهیختگان و اشراف منحصر نمی‌شود و هنگامی که سخن از فرهنگها به میان می‌آید اشاره به تکثر فرهنگی دارد. امروزه از تنوع فرهنگی بسیار صحبت می‌شود. تنوع فرهنگی خاصه در جامعه صنعتی به حداکثر می‌رسد. وقتی که خرده فرهنگها یا فرهنگ گروههای خاص در مقابله با فرهنگ مسلط خودنمایی می‌کنند، ضد فرهنگ شکل می‌گیرد. در این صورت گروههای خاص می‌خواهند هنجارهای جدید فرهنگی را رایج کنند؛ بورديو، بدون تمایز دقیق فرهنگ را در معانی مختلفی به کار می‌برد. به هر حال در دیدگاه بورديو، فرهنگ در عرصه مبارزه اجتماعی و طبقاتی، خصلت سرمایه نمادین داشته و در جریان آن مورد شناسایی و بازشناسی قرار می‌گیرد. از آنجا که عرصه فرهنگی خود عرصه‌ای مستقل از عرصه‌های دیگر جهان اجتماعی است، لذا منطق تولید فرآورده‌های فرهنگی منطقی مستقل است و در حقیقت عرصه فرهنگ نیز مانند سایر عرصه‌ها همچون یک بازار عمل کرده و دارای عرضه کننده و مصرف کننده خاص خود است.

تولید کنندگان، علائم نمادین تولید می‌کنند که به صورت نظامهای فرهنگی متفاوت سازمان می‌یابد. سازمان‌یابی این علائم نمادین در قالب نظامهای فرهنگی متفاوت، با توجه به کشمکشهای طبقاتی و اجتماعی صورت می‌گیرد و بدین ترتیب مبارزه طبقاتی به شکل یک مبارزه نمادین تجلی می‌یابد. امروزه عرصه‌های تولیدات فرهنگی مختلف کم و بیش استقلال پیدا کرده، از تعداد قابل ملاحظه‌ای تولیدکنندگان متخصص تشکیل شده است. فرهنگ مجموعه طرحهای مفهومی است که توسط کسانی که سرمایه‌های فرهنگی را در اختیار دارند فراهم می‌شود: (مانند روزنامه‌های معروف، بنگاههای خبری، سایتهای اینترنتی). پس گروههای کوچک ابتدا تولید کالاهای فرهنگی می‌کنند، اما انتقال آن به جامعه به خودی خود صورت نمی‌گیرد. بلکه فرهنگ یک طبقه به شکل فرهنگ رسمی خود را تحمیل می‌کنند و مشروع جلوه می‌کند. یعنی «فرهنگ طبقه مسلط از طریق مشروعیت‌سازی طولانی و مستمر، جنبه دلخواهانه را از آنان می‌زداید و به فراموشی سپرده می‌شود و منجر به فرآیند مشروعیت بخشی می‌شود.» (همان منبع).

به این ترتیب مبارزه طبقاتی، صورت یک مبارزه نمادین بخود می‌گیرد و منازعات سمبلیک

هدفش تحمیل یک دیدگاه منطبق با عوامل آن است، بطوری که این دیدگاه هم جنبه عینی و هم جنبه ذهنی دارد و ممکن است بین فرهنگهای مختلفی که می‌خواهند خود را تحمیل کنند، رقابت بوجود آید و هر کدام در جهت مشروعیت بخشی خود تلاش کند، در حالی که رابطه قدرت از نظرها پنهان بماند.

ویژگیهای طبقات اجتماعی و نحوه بازتولید آن

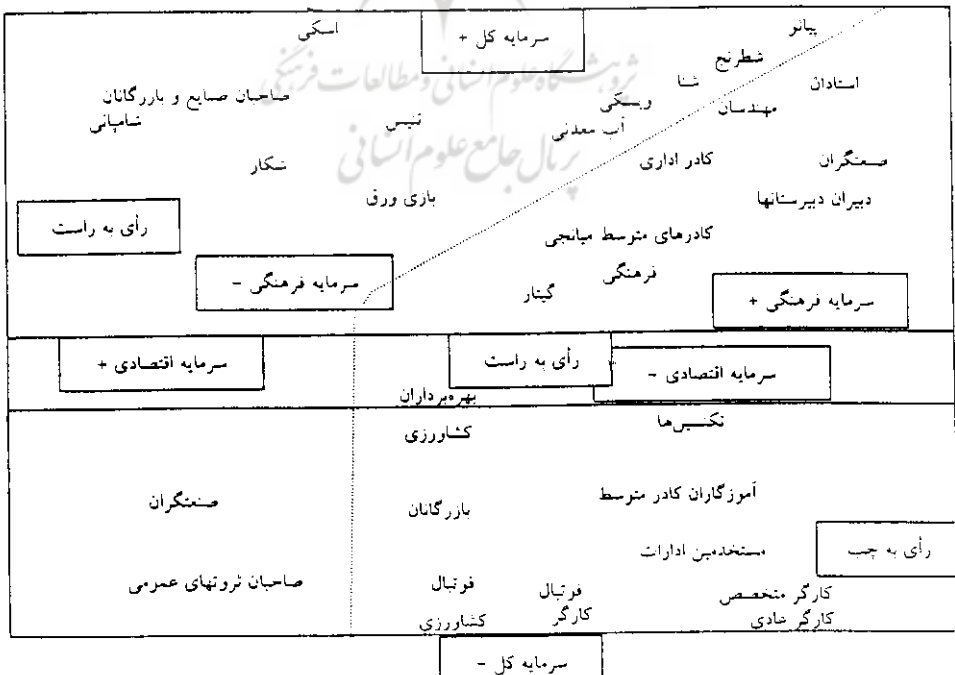
پیروردیو در کتاب «تشنخص»^۱ ویژگیهای طبقات اجتماعی را در ارتباط با تملک سرمایه اقتصادی و سرمایه‌های نهادی به تفصیل مورد بررسی نظری و تجربی قرار داده است و علیرغم تحولات اجتماعی و تغییر موضع گفتمانهای موجود، هنوز از اهمیت آن کاسته نشده است. جایگاه کنشگران اجتماعی در فضای طبقات، بستگی به حجم و ساخت سرمایه آنها دارد، لیکن بین سرمایه‌های مختلف، این سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی است که در جابجایی طبقاتی کنشگران، اهمیت حیاتی‌تر دارد. پیروردیو در تحلیل فضای اجتماعی، جایگاه طبقاتی و نقش سرمایه‌های مختلف در ساخت بانی فضای اجتماعی، نخست فضای اجتماعی را به سه طبقه تقسیم می‌کند: طبقه مسلط که با برتری سرمایه مشخص می‌شود و اعضاء آن معمولاً سرمایه‌های مختلف را انباشته می‌کنند و در جستجوی هویت متمایزی از دیگران هستند. طبقه مسلط به دو زیر طبقه مقابل هم تقسیم می‌شود: یک زیر طبقه که خاصه‌اش «سرمایه اقتصادی» است که خود به دو گروه قابل تقسیم است: طبقه مسلط سنتی و کهن شامل صاحبان مؤسسات بزرگ اقتصادی و تجاری و صنعتی؛ جزء دوم طبقه بورژوازی جدید که شامل کادریهای عالی، بخش خصوصی، مدیران عالی رتبه که بیشتر دارای ظرفیت فرهنگی هستند تا اقتصادی و عمدتاً شامل کارگزاران اقتصادی، مهندسان مشاور، اقتصاددانان دست‌اندرکار و مشاغل روشنفکری است.

طبقه دوم یعنی خرده بورژوازی جایگاه متوسطی در فضای اجتماعی دارد. اعضاء این طبقه چه حقوق بگیر باشند چه صاحب کار و چه مستقل، هدفشان ارتقاء مرتبه به سمت و سوی بورژوازی است. این طبقه از لحاظ فرهنگی در مقایسه با بورژوازی فاقد استقلال است و از الگوهای فرهنگی بورژوازی تقلید می‌کند. پیروردیو در این زیر طبقه نیز سه شاخه فرعی تشخیص می‌دهد که به سنتی،

^۱. Distinction

اجرای و کادرهای متوسط واحدهای خصوصی و تکنسین تقسیم می‌شوند که از جهت سرمایه اجتماعی در حد وسط قرار دارند و بخشهایی از آنها سرمایه‌های فرهنگی قوی‌تری دارند. بالاخره طبقه سوم، توده‌های مردماند که خاصه اصلی آنها فقدان مالکیت است و در انتهای فضای اجتماعی قرار می‌گیرند و سلطه‌پذیرند. در فضای طبقاتی جامعه، جایگاه کنشگران اجتماعی برحسب یک منطق دوگانه توزیع می‌شود: نخست سلسله مراتب عمودی گروههای اجتماعی که برحسب حجم سرمایه‌ای که در اختیار دارند اعم از اقتصادی و نمادی توزیع می‌گردند. در نتیجه می‌توان کنشگرانی که سرمایه اقتصادی و فرهنگی بسیار زیادی را انباشته کرده‌اند را از آنانی که سرمایه اندک دارند جدا کرد. بعد دوم، تمایز برحسب ساخت سرمایه یعنی اهمیت نسبی نوع سرمایه در حجم کل سرمایه است. برای مثال کسانی که از سرمایه اقتصادی زیاد برخوردارند در مقابل کسانی که از سرمایه فرهنگی زیاد برخوردارند. در نتیجه با چهار گروه سر و کار خواهیم داشت که شامل اقشار با سرمایه اقتصادی زیاد، با سرمایه اقتصادی کم، با سرمایه فرهنگی زیاد، با سرمایه فرهنگی کم و ترکیبات آن می‌شوند. در بالای جدول سرمایه مثبت و روابط سرمایه کم منعکس می‌شود: بدیهی است رفتارهای طبقاتی منجمله نحوه رأی دادن در فضای جامعه توزیع شده است.

تصویر طبقاتی جامعه با توجه به سبک زندگی و نوع رفتار



اقتباس از کتاب: (P21). Raison Pratiques, sur La theorie de l Action.

باز تولید اجتماعی: یکی از مسائلی که در جامعه‌شناسی بوردیو همواره مورد توجه و تأکید قرار دارد مسئله بازتولید مداوم و مستمر ساختارهای اجتماعی نابرابر است. در همین راستا بوردیو معتقد است، نهادهای دموکراتیک جدید از جمله مدرسه و دانشگاه که در جهت برابری شرایط و دموکراتیزاسیون جامعه تدارک دیده شده‌اند، نتوانسته‌اند از باز تولید ساختار طبقاتی موجود چیزی بکاهند. مطالعه تحرک اجتماعی نشان دهنده گرایش شدید به بازتولید ساختارهای اجتماعی موجود است. مقایسه شغل مدیران و پسران با توجه به پایگاه اجتماعی آنها نشان می‌دهد که تحرک اجتماعی و شغلی بسیار اندک است و کنشگران در هر گروه تلاش می‌کنند که «سرمایه» خود را حفظ کنند.

جوامع دموکراتیک براساس برابری شرایط که بر نابرابری ارثی تفوق دارد نظام یافته‌اند. در این جوامع چنین تصور می‌شود که مدرسه و تحصیلات به گونه‌ای آرمانی، ابزاری نیرومند برای کاهش نابرابریها و توزیع موقعیتهای برابر است. اما کارهای بزرگ بوردیو نشان می‌دهد که مدرسه کارکردی پنهانی برای بازتولید اجتماعی و استمرار سلطه دارد. به نظر او حتی در کشوری مثل فرانسه، مدرسه ابزاری مخفی برای استمرار فرهنگ طبقه مسلط است. به عبارت دیگر فرهنگ مدرسه یک فرهنگ بی‌طرف نیست، بلکه یک فرهنگ رسمی است که به فرهنگ مشروع تبدیل شده است و ماهیت بازتولید اجتماعی دارد.

به عنوان نمونه، الگوهای داوری در مورد «بهترین‌ها» توسط معلمان صورت می‌گیرد. امتحانات بیشتر شکل را در نظر دارد تا محتوا را. در نوشته‌ها سبک مهم است و ملاکهای رسمی از ملاکهای غیررسمی اهمیت بیشتری دارد. معلمان ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی خود را القا می‌کنند. بطور کلی معیارهای موفقیت تحصیلی ملاکهای اجتماعی است نه صرفاً تحصیلی. از همین رو نابرابریهای اجتماعی به صورت نابرابریهای تحصیلی جلوه می‌کند و مدرسه در برابر تفاوتها خود را بی‌تفاوت نشان می‌دهد. بوردیو تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید: «هر عمل پرورشی به صورت عینی یک خشونت نمادین است که از طریق اقتدار خودسرانه شیوه‌های فرهنگی دلخواهانه را به دانش‌آموزان تحمیل می‌کند و به همین اعتبار مدرسه تفاوت میان عادت و اراده‌های مستقل را ندیده می‌گیرد. دانش‌آموزان متعلق به فرهنگهای مردمان محروم، باید ابتدا خود را فرهنگ‌زدایی کنند تا بتوانند

فرهنگ جدید را اخذ کنند. زبان عامیانه گرایش به خاص‌گرایی و بزرگنمایی موارد خاص دارد. زبان طبقه مرفه گرایش به تجدد، فرمالیسم و روشنفکر مآبی دارد که از ویژگیهای مدرسه است. در مورد آموزش نیز تناقض بین آموزش و تحرک اجتماعی ملاحظه می‌شود؛ هر چند دسترسی به آموزش عالی به دلیل افزایش تقاضا، روزافزون بوده است، اما این افزایش کمی، ارزش تحصیلات را کاهش داده و طبقات پایین با نداشتن شانس دسترسی به مشاغل مناسب و فیلترهای مختلفی که وجود دارد عملاً در سلسله مراتب اجتماعی از تحرک عمودی باز می‌مانند و این امر به طرد طبقات پایین منجر می‌شود. بطور کلی از نظر بوردیو استراتژی محوری تحصیلات، استراتژی بازتولید است که سایر استراتژیها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد (بوردیو ۱۹۷۰).

به این ترتیب جامعه‌شناسی پیربوردیو، علیرغم عظمت و تنوع و ویژگیهای منحصر بفرد خود بر محور بازسازی و بزرگنمایی شرایط سلطه در همه ابعاد آن بنا شده و به گونه‌ای بدبینانه همه نهادها را در جهت بازتولید سلطه تفسیر می‌کند.

نقد و نظر

بدون شک، جامعه‌شناسی پیربوردیو که در عین حال محصول کار یک گروه تحقیقاتی وابسته به اوست، از برجسته‌ترین مباحث جامعه‌شناسی امروز فرانسه به شمار می‌رود که بعد از جنگ دوم جهانی به منصف ظهور رسیده و از لحاظ توسعه نظری، تنوع قلمروهای تجربی و اجتماعی و تلفیق بدیع نظریه‌های متضاد این عصر، کم نظیر است. ویژگیهای تلفیقی و پیچیدگیهای نظری و روش‌شناختی جامعه‌شناسی بوردیو مانع از آن می‌شود که طی یک مقاله بتوان به آسانی به ابعاد و اهمیت آن پرداخت و قدر مسلم، نقد همه جانبه آن نیز خالی از اشکال نخواهد بود. از دهه شصت که بوردیو به جامعه‌شناسی گرایش پیدا کرد و نخستین آثار خود مانند جامعه‌شناسی الجزائر را منتشر کرد تا به امروز نه تنها تحولات غیرقابل تصویری در جوامع رخ داده، بلکه نظرات شخص بوردیو و دست آوردهای نظری و تجربی وی نیز دچار تحول و تغییر شد به طوری که برخی از آنها اکنون بدون موضوع و برخی پارادایمهای جدید که پس از فروپاشی شوروی و عقب‌نشینی مارکسیسم مطرح شده از واقعیت و اعتبار آن کاسته شده است.

در عین حال صاحب نظرانی همچون کلودپاسرون (همکار او) و شارل لومیز و ربرت میلز و ملکم براون و دهها صاحب نظر دیگر بر آثار و افکار بوردیو ایراد و انتقاد وارد ساخته‌اند و به

خصوصاً نقد تند، جفری الکساندر در کتاب خود زیر عنوان *تقلیل‌گرایی* (نقد پیروردیو) که در سال ۲۰۰۰، در زمان حیات بوردیو منتشر شده نقدهای جدی بر بوردیو وارد کرده است.

بوردیو در طول حیات خود بیش از سی اثر بدیع و صد مقاله علمی نگاشته اما هیچگاه خود را طرفدار مکتب خاصی ندانسته است.

قدر مسلم بخشی از نظریات بوردیو امروز کهنه شده و کمتر از طراوت اولیه خود برخوردار است، اما هنوز می‌تواند از لحاظ متد مورد استفاده قرار گیرد. مثلاً تحقیق اولیه او به اتفاق کلودپاسرون که در دهه ۶۰ انجام شده و در سال ۱۹۶۹ زیر عنوان *Les Heritiers* منتشر شد متعلق به ۴۰ سال پیش است که نابرابری طبقاتی را در مدارس آن روز فرانسه بر ملا می‌کند؛ و معلوم نیست امروز تا چه حد آمارها و داده‌های آن اعتبار دارد. (به عنوان مثال، او نشان داده است که در آن عصر، کمتر از ۱ درصد فرزندان مزد بگیر کشاورز شانس ورود به دانشگاه را دارند و صاحبان صنایع بیش از ۷۰ درصد، اما شرایط امروز به کلی دگرگون شده است). به علاوه مفهوم طبقه که بوردیو در تمامی آثارش آن را محور قرار می‌دهد امروز یک مفهوم کهنه است و مناسب جامعه‌شناسی معاصر نیست و بجای آن قشر را که می‌تواند جنبه تجربی داشته باشد و بیشتر قشرهای اجتماعی را مدرج نشان می‌دهد تا متضاد از اعتبار بیشتری برخوردار است. مفهوم نبرد طبقاتی نیز امروز یک مفهوم مطلق و غیرقابل قبولی است که مورد استعمالش به قرن نوزدهم بر می‌گردد. برحسب نظر آلن تورن، جامعه صنعتی براساس تولید مادی، اندیشه ترقی و اخلاق کار پا گرفت و مرحله جنبش کارگری مخالف بورژوازی را پشت سر گذاشت. برعکس در جامعه فراصنعتی اولویت و تفوق بر تولیدات غیرمادی، اطلاعات و ارتباطات است و منازعه مرکزی (پرولتاریایی) وجود ندارد.

به عبارت دیگر، در جامعه جدید، منازعه برای سرنگونی بورژوازی مطرح نیست بلکه مسئله کنترل فرهنگی به خصوص آنچه توسط دولت تعریف می‌شود مهم است. به علاوه کشمکش امروز را نمی‌توان به دو طبقه متخاصم و مخالف تقلیل داد بلکه جنبشهای مختلف اجتماعی (مانند جنبش زنان و جوانان) نظام اجتماعی را به چالش می‌کشند و می‌خواهند آن را تغییر دهند و به دموکراسی عمق بخشند و طیفی از جنبشهای اجتماعی مانند جنبش زنان، جنبش دانشجویی و اکولوژیست‌ها، اقلیتها و حتی گروههای سنتی با نظام اجتماعی درگیرند و آن را زیر سؤال می‌برند. بنظر برخی از صاحب نظران، در جامعه‌شناسی بوردیو تحلیل دگرگونیهای اجتماعی وجود ندارد و از این رو این یک جامعه‌شناسی ایستا است.

جفری الکساندر، در صفحات متعدد کتاب خود بی‌رحمانه به خصلت متناقض «استراتژی ناخودآگاه» بوردیو حمله می‌کند.

«این فکر که یک کنش واحد در عین حال هم می‌تواند غیرعقلانی و هم کاملاً عقلانی باشد» متناقض و غیر علمی است. الکساندر تنها به غربال کردن تئوریهای مجرد بوردیو اکتفا نمی‌کند، بلکه ابعاد تجربی جامعه‌شناسی او را نیز زیر سؤال می‌برد. بنظر او در بطن اندیشه بوردیو پارادوکسی وجود دارد که جا را برای تناقضات باز می‌گذارد. بوردیو از یکسو اهمیت فرهنگ را باز می‌شناسد و بر صورت نمادین در نظم و در عمل تأکید می‌کند، اما از سوی دیگر عمیقاً ماتریالیست و دترمینیست است.

جفری الکساندر تا جایی پیش می‌رود که ارزیابی قاطعی از آثار بوردیو به شرح زیر به عمل آورده است: «جامعه‌شناسی بوردیو به صورت درمان‌پذیری معیوب است، چه به لحاظ نظری و چه تجربی و در نهایت از لحاظ ایدئولوژی اخلاقی. او ماهیت نظم و کنش را با چهره‌ای دگرگونه نشان می‌دهد. او ساختارهای نهادی شده فرهنگی و بنیانی عصر جدید را نفی می‌کند بدون آنکه از ظرفیتهای اخلاقی و انسانی آن سخن بگوید». باید دید جفری الکساندر چگونه به چنین قضاوتی رسیده است. «الکساندر با شیوه تجزیه و تحلیلی که بوردیو با ساختارگرایی بر خورد می‌کند، آغاز کرده است. بنظر او هدف بوردیو این نیست که با دترمینیسم ویژه ساخت‌گرایی بجنگد، چرا که در همان حال کل‌گرا و فرهنگ‌گرا است، بلکه او می‌خواهد با نوع خاصی از آن که جایی برای ذهنیت واکنش اخلاقی و تفسیرگرا باقی نمی‌گذارد دل ببندد. نقد ساخت‌گرایی بوردیو اجازه اندیشیدن به سوژه را نمی‌دهد و به آنچه انتظار می‌رود که به حذف (دترمینیسم) منتهی شود، نمی‌انجامد. به علاوه الکساندر به مفاهیمی همچون طبیعت ثانوی و استراتژی ناخودآگاه به شدت حمله می‌کند. قدر مسلم شهرت بوردیو پس از حوادث نوامبر ۱۹۹۵ که تحت تأثیر وسایل ارتباط جمعی پیر بوردیو را به کرات به صورت مرد شماره یک روزنامه‌ها درآورد، این چنین سخن الکساندر را تند و زننده کرده است و نمی‌توان به تمامی نقدهای او خصلت بی‌طرفانه داد زیرا او از موضع «لیبرالیسم‌نو» به بوردیو حمله می‌کند و در واقع جنگ رقیبان است که چنین چهره‌ای از جامعه‌شناسی بوردیو ترسیم می‌کند.

به نظر می‌رسد که آثار بوردیو منبع عظیم گرانبهای دانش و روشهایی را در خود دارد که می‌تواند تا سالها مورد استفاده و بهره‌گیری جامعه‌شناسانه قرار گیرد اما همچنان مستلزم بازبینی و نقد و ارزیابی مجدد است.

مآخذ

- آرون، ریمون (۱۳۶۶)، خاطرات، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، جلد دوم انتشارات علمی، تهران، صفحه ۶۹ به بعد.
- بوردیو، پیر (۲۰۰۲)، برای یک علم متعهد در لوموند دیپلماتیک، ترجمه کورش برادری.
- Alexander, Jeffrey (2000) *La Reduction critique de Bourdieu*, Paris, Cerf.
- Bour dieu, Pierre (Rl: <http://ww Iran – emmrooz de / wored/ bordeu 801207. htm>) (صفحات 1 تا 4-26/2/2002)
- Bourdieu P. (1987) *Espace social et pouvoir symbolique*, dans, *Chose dites*, edit Minuit, P147.
- Bourdieu, P. (1980) *Le Sens Pratique*, Paris, Minuit, NO. 88 PP.100 – 110.
- Bourdieu P. (1986) *Liitusion biographique*” in *Actes de La Recherche en Sciences sociales*, No 62 – 63.
- Bourdieu P. (1990) *“La domination Masculine”* in *Actes de La Recherche*, No 84.
- Bourdieu, P. *Metier de Sociologue*, Paris, Minuit, 1968.
- Bourdieu P. (1972) *Essaidune Theorie de la Pratique*, Paris, Puf. P.206.
- Bourdieu P. (1985) *La Distinction (Critique social du Jugement)* Les Edition Miniuit, Paris.
- Bonne wite, Patrice (1998) *premiere lecture sur La sociologie de P.Bourdieu*, PUF.
- Bourdieu, P. et (1967) Passeron. C. *Les Heritiers*, Paris, Minuit.
- Bourdieu, P. et (1970) passeron. C, *La Reproduction*, Paris, Minuit.
- Caille, Alain (1988) *Esquiss dune critique de leconinomie generale de La Pratique*, danse cahier de La *“Lectures de P.Bourdieu”* No Special 8-9 (P.P.204-205).

نام چند تن از منتقدین بوردیو برای نمونه در اینجا ذکر می‌شود.

- Charle Lemert, Cuz Ven, J.Nederveen, J.O.French.

- J.Freedman, Pieterse, Michel Wiewierka, P.Werber, Sakia Sasen.

که همگی در مجله زیر منتشر شده است.

Robert Milles, (2000) Theory, Culture, and Society Vol 17, No1.

برخی منابع و مهمترین آثار پیر بوردیو

- Alexander, Jeffry, Fin de Sieile, Sociol theory: Relativigm, Redustionism and Problem of Reason, Versolonon (1995).
- ----, LA Reduction, Critique de Bourdieu, cerl Pfris (2000)
- Bonnewit, Patrice, preniere, lecon sur la sociologie de Pierre Bourdieu, PUF(n) (1998).
- Bourdieu, Pierre, La Distinction(Critique social du jiugemeat), Les Editions Da Minit, (1985).
- ----, La sociologie de L.Algerie, (1961)
- ----, Les Her itiers (Avec C.passeron, Paris, Minuit, (1964).
- ----, La Reproductean paris, Minet (1970)
- ----, Metier de sociologue, (1968).
- ----, Esquisse dune theorie de La pratique (1979).
- ----, Lesens pratique, (1980).
- ---,Ce que paper Vaut dire, (1981).
- ----, Leconsur Lecom Paris Edit Minut (1982).
- ----, "Chose dites" Paris, Edit Minuit, (1987) (Espnce socialet Pouvoir sustem)
- ----, La Misere du Mondo, seuii (1993)
- ----, "La domination masculine" in Actes de da Recherche N.84, (1990).
- ----, La Noblesse dEtal paris, Minuit, (1989). Corcuff, philippe, Les Nouvellcoms soulilogies Edihom Nathan. (1995).
- Wieworka, Michel, " Critique de Picrre Bourdieu"Par J.speyander in, Le Monde des Debans,No 18. Juillet (2000) (P.28)